

یک جاسوس دو جانبه^۱ نگاهی به زندگی منصور رفیع‌زاده رئیس پایگاه ساواک در نیویورک و مأمور سیا

۱۵۷

○ بهمن متین

وقتی کسی چیزی نهان کرده داشته باشد، همه اعمال و کردار خود را توجیه می‌کند. یعنی می‌کوشد تا زوایای مهم زندگی خود را مخفی نگه دارد؛ معمولاً انسانهای دوچهره یدی طولاً در توجیه اعمال و رفتار خود دارند زیرا زندگی آنان به ناچار در موارد بسیار، با اندیشه‌ها و علایقشان در تناقض است. در دنیای جاسوسی، توجیه الزاماً به مفهوم دروغ نیست، بلکه بخشی از واقعیات دستچین شده زندگی به منظور فریب مخاطب است؛ به این رویه «عملیات فریب اطلاعاتی» گفته می‌شود. «منصور رفیع‌زاده» جاسوس سیا و رئیس پایگاه ساواک در امریکا، کتاب شاهد را در نیمه‌های دهه ۱۳۶۰ش به این نیت منتشر کرد، لیکن با توجه به مندرجات کتاب معلوم می‌شود که او با آن همه سابقه اطلاعاتی تا چه میزان در کار خود ناشی است و چه ساده می‌توان دروغهای او را از واقعیات دستچین شده‌ای که برای فریب مخاطب نوشته تشخیص داد.

طبق مندرجات شناسنامه، منصور رفیع‌زاده در ۲۵ آذر ۱۳۰۹ در کرمان به دنیا آمد. پدرش محمد و مادرش ملکه نام داشت. راست یا دروغ، وی در کتاب شاهد کلیه اجداد خود را زرتشتی معرفی کرده^۲ که بعداً اسلام آورده‌اند، لیکن به تصریح خودش خانواده آنها مذهبی نبودند. وی خانواده مادری خود را در زمره اشراف و زمین‌داران و خانواده پدری‌اش را تاجر فرش معرفی می‌کند، اما بر طبق اسناد به جای مانده از ساواک و نیز نامه‌های خود رفیع‌زاده، خانواده آنها وضع

مالی چندان مناسبی نداشتند به گونه‌ای که او باز هم برابر نوشته‌های خودش، در بدو ورود به امریکا به هر کاری حتی دوره‌گردی و حمالی تن داده است.

رفیع‌زاده فرزند ارشد خانواده بود و پنج برادر و خواهر داشت: مجید، افسر ارتش متولد ۱۳۱۱ که در استخدام ساواک بود؛ حمید، متولد ۱۳۱۶ که افسر ارتش بود؛ ثریا، متولد ۱۳۲۰؛ صدری متولد ۱۳۲۴؛ و مظفر متولد ۱۳۲۹. نام مظفر را به نشانه احترام به دکتر مظفر بقایی، رهبر حزب زحمتکشان برگزیده بودند.

رفیع‌زاده تحصیلات دوره ابتدایی و دبیرستان را در زادگاهش سپری کرد. در ابتدای جنبش ملی شدن صنعت نفت در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ به عنوان هوادار «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» بقایی فعالیت نمود و بالاخره دیپلم ادبی خود را با معدل ۱۵/۶۲ در ۱۳۳۱ در کرمان گرفت. وی در همان سال وارد دانشکده حقوق، علوم سیاسی و اقتصاد دانشگاه تهران شد. در تمام این سالها در سازمان جوانان حزب زحمتکشان فعالیت داشت و به ریاست آن هم نایل آمد. رفیع‌زاده در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد و تحولات بعد از آن، در زمره نزدیک‌ترین یاران بقایی بود که تلاشهای سازمان یافته زیادی به نفع دربار انجام داد.

او در ۱۳۳۴ رشته اقتصاد را به پایان برد. رساله او «شرح و انتقادی بر تئوری ارزش کار کارل مارکس» نام داشت که با درجه خیلی خوب در ۱۳۳۶/۹/۱۸ پذیرفته شد. رفیع‌زاده در ۱۳ شهریور ۱۳۳۶ از سوی دایره امتحانات وزارت آموزش و پرورش به «انجمن امریکایی دوستداران خاورمیانه» شعبه تهران معرفی شد. قراین نشان می‌دهد که وی به این دلیل به انجمن مزبور معرفی شده بود تا بتواند برای ادامه تحصیل با حمایت آن تشکیلات به آمریکا مسافرت نماید. در اهمیت موضوع همین بس که انجمن امریکایی دوستداران خاورمیانه که ظاهراً تشکیلاتی غیرانتفاعی بود، به عنوان شعبه‌ای از سازمان سیا در کشورهای خاورمیانه فعالیت می‌کرد. وی در سفر به امریکا با گردانندگان این انجمن در امریکا ارتباطات سازمان یافته برقرار نمود، و مورد استقبال نمایندگان آن قرار گرفت و با ماکس تورنبرگ، دلال نفتی و مأمور سیا محشور شد. رفیع‌زاده گزارش فعالیتها و همکاریهای خود را با این انجمن مستقیماً برای بقایی ارسال می‌داشت.

به جز انجمن مزبور، شخص بقایی در راه انداختن مقدمات سفر رفیع‌زاده به امریکا نقش فعالی ایفا کرد. بقایی وی را به سرلشکر پاکروان، قائم‌مقام وقت ساواک معرفی نمود و از طریق او برای رفیع‌زاده گذرنامه گرفت. با همکاری ساواک، ویزای ورود وی به امریکا هم مهیا شد و به این شکل دور تازه‌ای در زندگی رفیع‌زاده جوان آغاز گردید. رفیع‌زاده در آبان ۱۳۳۶ برای ادامه تحصیل به امریکا رفت. محل تحصیل او ابتدا دانشگاه هاروارد بود، لیکن اندکی بعد به دانشگاه نیویورک رفت و این شهر محل اقامت همیشگی او شد. ساواک بر این باور بود که رفیع‌زاده در



منصور رفیع‌زاده

پوششش دانشجوی و به دستور بقایی به آمریکا رفته و احتمالاً برنامه‌های دیگری دارد. تحولات بعدی بیانگر درستی این ارزیابی بود. رفیع‌زاده در آمریکا هرگز درس نخواند اما با مقامات سیا ارتباطات سازمان یافته برقرار کرد. معلوم بود که نفس اعزام او از همان ابتدا تحصیل نبوده است، کما اینکه ساواک هم چندان به این موضوع حساسیتی نشان نداد؛ حساسیت بیشتر از سوی کسانی بود که ماهیت مسافرت او را تشخیص نداده یا از آن ناآگاه بودند.

صبح روز ۲۸ آبان ۱۳۳۶ منصور رفیع‌زاده به سوی آمریکا عزیمت کرد. به جز بقایی، سید ابوالقاسم سدهی، سیدحسن وحیدی، حسین بنکدار و محمدعلی یوسفی‌زاده همراه با گروهی دیگر در فرودگاه مهرآباد منصور رفیع‌زاده را مشایعت کردند.^۳

در آن زمان جمعیتی به نام «سازمان ملی دانشجویان» یا «ایران کوچک» به رهبری دکتر سیدعلی شایگان در آمریکا فعالیت داشت. اینان جلساتی در منزل حیدر رقابی، متخلص به هاله، که یکی از مشهورترین اشعار او تصنیف «مرا بوس» است، تشکیل می‌دادند. نخستین مأموریت مهم رفیع‌زاده نفوذ در جلسات منزل رقابی و تشکیلات شایگان بود تا آن را از درون متلاشی سازد؛ امری که به خوبی از عهده آن برآمد. با اینکه رفیع‌زاده در عملیاتی از این دست موفق بود، لیکن نامه‌هایش حکایت از لاقیدی در زندگی خصوصی‌اش دارد. او به دلیل همین سبک زندگی و به رغم حمایت‌های دوستانش در انجمن امریکایی دوستانان خاورمیانه، نتوانست به تحصیل در هاروارد ادامه دهد، پس از آنجا اخراج شد. اینک او یا باید به ایران باز می‌گشت که با اصل مأموریت او تناقض داشت و یا باید ویزای دانشجویی خود را تبدیل می‌کرد، و یا دانشگاهی دیگر برای پوشش تحصیلات خود می‌یافت. او البته با حمایت‌هایی مشخص، راه‌حل سوم را برگزید، زیرا اصل مأموریت او برای کنترل فعالیت‌های دانشجویان مخالف شاه بود، پس به این شکل وارد دانشگاه نیویورک شد که در آن زمان مرکز تجمع مخالفین شاه بود.

زندگی لاقید رفیع‌زاده، او را به سرعت به افلاس کشاند. وی نامه‌های متضرعانه فراوانی به تهران ارسال کرد و تقاضای کمک مالی نمود؛ از آن جمله دائماً در نامه‌هایش خطاب به بقایی از وضعیت بسیار بد مالی شکوه می‌کرد، در حالی که به دلیل فعالیت‌هایش به نفع دربار، از سوی اداره املاک سلطنتی و اداره سرپرستی دانشجویان کمک مالی می‌شد؛ اما چون در آن زمان

اداره دانشگاهها و دانشجویان بر عهده وزارت آموزش و پرورش بود و او دانشجوی بورسیه این وزارتخانه نبود، میزان این کمکها از حد معینی فراتر نمی‌رفت. دکتر اسفندیاری رئیس اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی در واشنگتن از کمک مالی به وی دریغ نمی‌کرد، لیکن وقتی اردشیر زاهدی به عنوان سفیر ایران در امریکا معرفی شد، زندگی رفیع‌زاده چرخش چشمگیری پیدا کرد.

وی در چهارم فروردین ۱۳۳۸ در نامه‌ای برای شاه، ابتدا از فعالیت گروه مخالف شاه در نیویورک پرده برداشت و در عین حال مطابق شیوه معمولش توضیح داد که چون در کمبریج ماساچوست فعالیت دارد و فاصله بین این شهر تا نیویورک حدود چهار ساعت است و وی بضاعت لازم برای مسافرت را ندارد، نتوانسته اطلاعاتی درخور توجه به دست آورد. رفیع‌زاده نوشت حاضر است در این گروه که به رهبری شایگان و نخشب اداره می‌شود، نفوذ کند و ضمن اینکه از درون آنها اطلاعات به دست می‌آورد، تشکیلات یاد شده را متلاشی سازد. رفیع‌زاده برای جلب توجه بیش از پیش شاه آنها را گروهی خطرناک خواند که تلاش می‌کنند در کلیه ایالات امریکا بین دانشجویان فعالیت نمایند و هفت هزار دانشجوی ایرانی مقیم امریکا را طرفدار خویش معرفی کنند.^۴ نکته بسیار مهم اینکه تا این زمان، ساواک در کشوری مثل امریکا هیچ‌گونه نماینده فعالی نداشت که بتواند گزارشهای لازم را تهیه نماید. به طور مثال در گزارشهای ساواک آمده است که شخصی به نام E.A. Bayne در ایالت ایندیانا سخن‌رانی کرده خود را مشاور نخست‌وزیر ایران خوانده است. بنا به همان گزارش این فرد در سخن‌رانی خود از کمکهای وزارت امور خارجه امریکا در کودتا علیه مصدق هم سخن به میان آورده است. ساواک چنین شخصی را نمی‌شناخت، زیرا مأموری نداشت تا اطلاعات لازم را در اختیار آنها قرار دهد. به همین دلیل از دکتر اسفندیاری، رئیس اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی مقیم امریکا خواستند اطلاعاتی در این زمینه ارسال نماید. اسفندیاری نیازمند منبع اطلاعاتی بود و رفیع‌زاده برجسته‌ترین این منابع به شمار می‌آمد. این وضعیت راه صعود رفیع‌زاده در هرم قدرت ساواک را فراهم ساخت. در آن شرایط او داوطلبانه و بدون اینکه ظاهراً حقوقی دریافت کند، گزارشهایی به مرکز ارسال می‌نمود. همین گزارشها راه او را برای تصدی مناصب آتی باز کرد. اینکه ساواک نمی‌توانست حقوقی ثابت برای رفیع‌زاده تعریف کند، به این دلیل بود که تشکیلات اطلاعاتی ایران تاکنون فردی را به عنوان مأمور به تحصیل روانه خارج نکرده بود تا بعدها در کشور در خدمت آن تشکیلات قرار گیرد؛ پس ساز و کار چنین موضوعی هم مهیا نبود.

اما به دنبال تقاضاهای مکرر رفیع‌زاده برای دریافت کمک مالی، ساواک از اداره سرپرستی دانشجویان در واشنگتن در مورد او استعلام نمود که او در امریکا چه می‌کند و چرا با مشکل

مالی مواجهه است؛ در حالی که کمکهای متعارف در اختیار او قرار می‌گیرد. نتیجه استعلام به این شرح بود: «آقای منصور رفیع‌زاده در تاریخ ۲۲ آبان ماه ۱۳۳۶ [یا ۲۸ آبان] برای ادامه تحصیل به امریکا آمده و مشغول تحصیل گردیده است و در این مدت مقدار زیادی چکهای بلامحل کشیده و نهایت آبروریزی را فراهم آورده است. اما از نظر تحصیلات پس از دیدن دوره دانشکده زبان، وارد دانشگاه معتبر هاروارد در ایالت ماساچوست شده و پس از گذراندن ترم تابستانی آنجا را ترک نموده و دیگر از محل اقامت و برنامه تحصیل خود این اداره را مطلع نکرده است، به قراری که دانشگاه مزبور نظریه داده است غیر از دادن چکهای بی‌محل، عمل یا رفتار خلافی از مشارالیه در مدت تحصیل در آن دانشگاه مشاهده نشده است.»^۵ دادن چک بی‌محل در امریکا می‌توانست منجر به لغو روادید و اخراج او از آن کشور شود، لیکن باز هم حمایت‌های پشت پرده کار خود را کرد و رفیع‌زاده در امریکا ماند.

از اوایل سال ۱۳۳۸ رفیع‌زاده آن قدر در مورد وضعیت مالی بد خود به تهران گزارش فرستاد و در عین حال اقدامات خود را بزرگ جلوه داد که هم شاه، هم بقایی و هم رئیس ساواک به این نتیجه رسیدند تا برای او حقوق ثابتی در نظر گرفته شود. واسطه امر هم یا سرلشکر پاکروان بود یا سرهنگ مقدم که هر دو با بقایی رفاقت و حشر و نشر داشتند. بالاخره رفیع‌زاده در ۲۶ مهر ۱۳۳۸ فرمهای همکاری با ساواک را رسماً در نیویورک تکمیل کرد و به عبارتی همکاری خود را با ساواک به طور رسمی آغاز نمود. وی در فرمهای استخدامی مربوطه نوشت عضو حزب زحمتکشان ملت ایران بوده با دکتر مظفر بقایی و علی زهری رابطه نزدیک داشته است و «هدف این عضویت هم فقط مخالفت علیه عقیده کمونیستی و ارشاد مردم و سربلندی و حفظ ایران عزیز بوده است.» رفیع‌زاده سرلشکر حسن پاکروان، سرهنگ ناصر مقدم، ابوالقاسم هرنندی و غلامرضا آگاه کرمانی را در زمره معرفین خود ذکر کرد و پنج تن از معاشرین خود را دکتر بقایی، علی زهری، حسین بنکدار، علی اصغر قناد و یعقوب اوریان نامید. از بین اینان اوریان، یهودی بود و ظاهراً در شرکتی تجاری با نام ایران و انگلیس همکاری می‌کرد که به ظاهر قطعات راه آهن وارد می‌نمود. اوریان با دولت اسرائیل روابطی صمیمانه داشت و برای کسانی که می‌خواستند از این کشور بازدید کنند، اقدامات و تسهیلات لازم را فراهم می‌نمود. یکی از اینان علی زهری از رهبران حزب زحمتکشان بود.

رفیع‌زاده با بقایی بسیار نزدیک بود، با وی شوخی می‌کرد، گاهی وی را دست می‌انداخت و گاهی خصوصی‌ترین مسائل خود را با او در میان می‌گذاشت. از جمله در یکی از نامه‌های خود به بقایی، زمانی که از فقر و فاقه گلایه می‌کرد، نوشت مدت یک هفته است که در خیابانهای نیویورک پرسه می‌زند و «چیزی گیر نیاورده است.» در نامه‌ای گلایه‌آمیز به بقایی بعد از اینکه

از اشرف پهلوی و مناسبات صمیمانه خود با او بحث می‌کند و از نقش شهرام شفیق، فرزند اشرف در برقراری ارتباط وی با مادرش سخن می‌گوید، می‌پرسد چرا نامه‌ای نمی‌نویسد و در پایان با کنایه به بدخطی بقایای اشاره می‌کند: «روی ماه شما را می‌بوسم. منتظر دست‌خط عزیز و پخته شما هستم که با رمل و اسطرلاب بخوانم. بعله! بعله! بعله نگاه به این خط بکنید رشک ببرید حسادت ورزید قربانت. فرزندت منصور.»^۶

در آبان ماه آن سال، نامه‌ای هم خطاب به دکتر منوچهر اقبال، نخست‌وزیر وقت که در نیویورک به سر می‌برد، نوشت و تقاضای کمک مالی کرد، اما در واقع استخدام رفیع‌زاده در ساواک ربطی به مسافرت اقبال نداشت، چرا که از مدتها پیش از نامه‌نگاری وی با اقبال، ساواک مشغول ارسال نامه‌ها و پرسش نامه‌های مربوطه بود. رفیع‌زاده خارج از ضوابط معمول در ساواک استخدام شد. او در امریکا اقامت داشت و برادرش که با درجه ستوان دومی در کارپردازی ساواک به کار مشغول بود، کارهای او را انجام می‌داد؛ لیکن مدارک تحصیلی، گواهی عدم سوء پیشینه کیفری و نیز گواهی صحت مزاج که مورد نیاز بود، در زمان استخدام وی ارائه نشد. همین خود نشان از درجه بالای ارتباط رفیع‌زاده با دستگاه ساواک دارد. چگونه ممکن بود با مدارک ناقص در سرویسی اطلاعاتی به کار مشغول شد؟

۱۶۲

پیش از این در شهریورماه سال ۱۳۳۸ رفیع‌زاده در نامه‌ای خطاب به تیمسار تیمور بختیار، رئیس وقت ساواک، متعهد گردید بعد از خاتمه تحصیلات به ایران بازگردد و در ساواک به کار مشغول شود و دیگر هیچ‌گونه فعالیت حزبی نداشته باشد. با این نامه او به دستور بختیار در ساواک استخدام شد و البته هرگز به تعهدات خود عمل نکرد:

پیشگاه معظم رئیس سازمان امنیت کشور تیمسار سرلشکر تیمور بختیار

با کمال ادب به عرض می‌رساند اینجانب منصور رفیع‌زاده لیسانسیه حقوق دانشگاه تهران و دانشجوی دکتری اقتصاد در کمبریج ماساچوست امریکا افتخار دارد با کمال علاقه و میل در آن اداره انجام وظیفه بنماید. ضمناً تقبل می‌نماید اولاً وارد هیچ دسته و حزب سیاسی نگشته ثانیاً بعد از خاتمه تحصیلات به انجام وظیفه در سازمان امنیت ادامه دهد. امیدوار است این تقاضانامه مورد پیشگاه تیمسار معظم‌له واقع شود.

با تقدیم شایسته‌ترین احترامات. منصور رفیع‌زاده.

استخدام رفیع‌زاده بر اساس دستورالعمل سرلشکر پاکروان صورت گرفت. به نوشته او، رفیع‌زاده «فرد فوق‌العاده برجسته‌ای است»، به همین دلیل «مورد استفاده قرار گیرد». بر اساس همین دستورالعمل از رفیع‌زاده خواسته شد از عضویت در حزب زحمتکشان استعفاء دهد و متعهد گردد وارد هیچ‌گونه دسته‌بندی حزبی و فعالیت سیاسی نشود.^۸ رفیع‌زاده آشکارا از

زیر بار تعهد دادن در مورد عدم فعالیت سیاسی شانه خالی کرد. او نوشت «تقبل» می‌کند در هیچ‌گونه دسته‌بندی سیاسی فعالیت ننماید. سوابق رفیع‌زاده مورد بررسی واقع شد، اما به نظر معاونت دوم ساواک بهتر است از استخدام وی صرف‌نظر گردد، لیکن پرونده رفیع‌زاده توسط سرتیپ علوی کیا بررسی شد و او دستور داد در این زمینه تجدیدنظر به عمل آید. به عبارت بهتر علوی کیا بر این نظر بود که رفیع‌زاده باید در ساواک استخدام شود.^۹

با اینکه کارهای رفیع‌زاده در ساواک در حال انجام بود، وی در پنجم آبان سال ۱۳۳۸ در نامه‌ای خطاب به اقبال که از امریکا بازدید می‌کرد وضع مالی خود را نامساعد خواند و نوشت که کسی نیست تا به او کمکی نماید؛ نیز توضیح داد شاه در مسافرت قبلی خود دستور داده بود از محل درآمدهای املاک سلطنتی به او کمک شود، لیکن چون به ادعای خودش کسی را در تهران ندارد تا کار او را پی‌گیری نماید، هیچ وجهی دریافت ننموده است. او از اقبال خواست ترتیبی اتخاذ نماید تا کمک مالی در اختیارش قرار گیرد. اقبال در حاشیه نامه رفیع‌زاده، خطاب به سپهبد تیمور بختیار رئیس وقت ساواک، دستور داد برای اجرای فرامین شاه ماهی یک صد دلار امریکا به رفیع‌زاده پول داده شود.

بالاخره منصور رفیع‌زاده در اول آبان ۱۳۳۸ با درجه لیسانس، در حالی که در ایران حاضر نبود به طور غیابی به عنوان کارمند رتبه ۲ ساواک استخدام شد. وی زمانی که به امریکا اعزام گردید، تنها یک منبع بود، اما به گزارش ساواک «منبع ویژه»؛ اما بعدها ارتقایافت و به عنوان رهبر عملیات بخش دانشجویان ایرانی در شرق امریکا منصوب گردید. رفیع‌زاده به واقع در خدمت اداره کل امنیت داخلی ساواک قرارداد داشت. او از بدو استخدام در ساواک، ماهی ۱۵۰۰ تومان حقوق دریافت می‌کرد. این حقوق البته با معیارهای زندگی امریکا در همان زمان، مبلغی قابل توجه بود، لیکن رفیع‌زاده در کلیه نامه‌هایش خطاب به بقایی همواره از فقدان توان مالی شکایت داشت و در آنجا دست به دامن هر کسی می‌شد تا مگر پولی به دست آورد؛ از جمله حبیب‌الله القانین سرمایه‌دار مشهور یهودی.

برخی از اعضای جوان حزب زحمتکشان در اروپا و امریکا هسته‌های فعالی به نفع بقایی راه‌اندازی کردند. اینان وظیفه داشتند در ارتباط با مسائل ایران تحولات کشور محل تحصیل خود را به بقایی گزارش نمایند.

در اوایل تیر ۱۳۴۱ و درست مقارن با دولت دکتر علی امینی، ابوالقاسم سدهی دانشجوی مقطع دکتری علوم سیاسی، نامه‌ای برای بقایی ارسال کرد. پیش از این، منصور رفیع‌زاده به تهران مسافرت کرده بقایی به وی رهنمودهایی داده بود. بر اساس آن، گروه طرفداران او تحت رهبری سدهی و رفیع‌زاده وظیفه دارند «برای به وجود آوردن یک مبارزه اساسی و همه جانبه

علیه جبهه ملی» در کلیه «جلسات سخنرانی آقایان مصدقیها» شرکت نمایند. بقایای دستور داده بود که شرکت طرفدارانش در کلیه «دمونستراسیونهای آنها ضروری است»، و باید با افراد درجه دوم مخالفین ارتباط برقرار کرد و خلاصه مانع از فعالیتهای مخالفان رژیم شاه شد. این رهنمودها توسط بقایی و دکتر عباس دیوشلی ارائه گردید. پیامها توسط منصور رفیعزاده، دوست و همفکر سدهی در حزب زحمتکشان منتقل شد که از قضا هر دو اینان هم با ساواک و هم، سیا ارتباط داشتند. از لحن رفیعزاده اطلاع چندانی نیست، اما با شناختی که از او وجود دارد، می‌توان علت نامه سدهی را کشف کرد و آن را واکنشی به لحن آمرانه رفیعزاده عنوان نمود. سدهی در پاسخ به دستور بقایی نوشت نباید رهبری حزب در تهران از او چنین انتظاری داشته باشد، زیرا وی فقط یک فرد سیاسی عضو حزب زحمتکشان نیست بلکه در عین حال دانشجویست. او نوشت از کسی باید انتظار داشت شبانه‌روز فعالیت سیاسی کند که مشغله دیگری نداشته باشد، مثل دکتر علی شایگان که فقط فعالیت سیاسی می‌کند؛ حال آنکه او دانشجویست و باید وقتی هم به درس و مشق خود اختصاص دهد.^{۱۰} سدهی گرچه رئیس گروه ملی دانشجویان ایرانی در امریکا بود، لیکن در کنار فعالیتهای روزمره سیاسی، بخشی از زندگی خود را به تحصیل اختصاص داده بود. به همین دلیل برخلاف رفیعزاده که به دلیل همکاریهای عمیق خود با ساواک و سیا نتوانست در مورد ادامه تحصیل جز مثنی دروغ به ساواک تحویل دهد، سدهی موفق شد پس از اخذ دکتری علوم سیاسی در همان امریکا به تدریس مشغول شود.

در امریکا گروهی که در پوشش فعالیت دانشجویی به نفع حزب زحمتکشان، دانسته یا ندانسته ابزار اجرایی ساواک و فرامین شاه برای تحت کنترل درآوردن مخالفین بودند، گروه ملی دانشجویان ایرانی در امریکا نام داشتند. هیأت اجراییه گروه ملی دانشجویان ایرانی در امریکا به نقل از نشریه شهاب به این شرح است: ابوالقاسم سدهی، دانشجوی دانشگاه نیویورک رئیس؛ منصور رفیعزاده، دانشجوی همان دانشگاه نایب‌رئیس؛ دکتر احمد افشار، پزشک بیمارستان منودیست نیویورک دبیر گروه؛ مهدی خسروشاهی، دانشجوی دانشگاه جورجیا خزانه‌دار؛ علی‌اکبر کارآموز، دانشجوی دانشگاه ایالتی اوکلاهوما رئیس کمیته فعالیتهای اجتماعی؛ فرامرز ناصری، دانشجوی دانشگاه ایالت اوکلاهوما رئیس کمیته روابط دانشجویان ایرانی در امریکا و اروپا؛ ابراهیم پاشا، دانشجوی دانشگاه کیزکزیویل ایالت میسوری رئیس کمیته روابط دانشجویان ایرانی در امریکا و ایران.^{۱۱} این ترکیب البته تغییر می‌یافت؛ برای مثال مدتی بعد محمد همایون‌پور و مصطفی حشمتی دانشجویان دانشگاه نیویورک به جای برخی از افراد بالا منصوب شدند.

هزینه انتشار نشریه شهاب که سرآغاز ارتباط رسمی رفیع‌زاده با ساواک بود، توسط این تشکیلات پرداخت می‌شد، لیکن ظاهر ماجرا این بود که نشریه از طریق آبنمان و تک‌فروشی اداره می‌شود. بر هر کسی که با هزینه انتشار نشریه در خارج از کشور آشنا بود، این نکته بدیهی می‌نمود که پولها باید از جایی دیگر تأمین شده باشد. در واقع سرلشکر حسن پاکروان، قائم‌مقام ساواک و مدافع پابرجای رفیع‌زاده، برای انتشار نشریه شهاب از طریق فردی در واشنگتن به نام قدوسیان، مبالغی را به حساب رفیع‌زاده واریز می‌کرد تا بتواند نشریه‌اش را منتشر سازد. قدوسیان از کارمندان سفارت ایران در واشنگتن و رئیس دفتر نظارت دانشجویان ایرانی در امریکا بود.

به هر حال در همین زمان، رفیع‌زاده با نامه‌های مستعار و کد رمز، نامه‌های خود را به ساواک ارسال می‌داشت؛ جالب اینکه گویی او موظف بود هم‌زمان گزارشی هم برای بقایای ارسال نماید. اسامی رمز رفیع‌زاده بویژه زمانی که ریاست ساواک شعبه امریکا را عهده بود، کیومرث، منصورنژاد و نپتون بود. او نامه‌های ارسالی از نیویورک را با نام مستعار هنرور امضا می‌کرد. نام رمز ایستگاه ساواک در نیویورک هم «کهن» بود. در برخی موارد او از کدهای رمز استفاده می‌کرد و در این صورت حتی نام مستعار خود را نیز نمی‌نوشت.

در ۱۳ مرداد ۱۳۴۲ رفیع‌زاده نامه‌ای با نام مستعار م. نژاد یا همان منصورنژاد به رؤسای خود در ساواک مرکز ارسال کرد. او ابتدا از این سؤال شگفت زده شد که در دانشگاه نیویورک در چه رشته و مقطعی درس می‌خواند؟ رفیع‌زاده نوشت، پیش‌تر وضعیت تحصیلی خود را گزارش کرده اینک دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه نیویورک است! رفیع‌زاده در ادامه نوشت به مسئولین دانشگاه گفته است که هزینه تحصیلی او و سدهی را پدر سدهی می‌پردازد، به همین دلیل هشدار داد مبادا کسی از این راز مطلع شود که هزینه‌های ارسالی را کدام‌یک از دوایز اداری ایران می‌فرستد. او توضیح داد اگر این نکته معلوم شود، بلافاصله نام وی در فهرست دانشجویان بورسیه دولتی در تابلو اعلانات درج می‌شود و این امر باعث لو رفتن ماهیت او خواهد شد. رفیع‌زاده ادامه داد در بخش اداری دانشگاه یک ایرانی مشغول به کار است که اگر کوچک‌ترین اطلاعی در مورد مسائل مالی او پیدا کند، همکاری‌اش با ساواک از پرده بیرون خواهد افتاد. رفیع‌زاده هشدار داد مبادا به دانشگاه نامه‌ای ارسال گردد، زیرا این نامه در پرونده او خواهد ماند. بدیهی است مسئولین ساواک این قدر فهم داشتند که به عنوان سازمانی اطلاعاتی با یک دانشگاه آن هم در مورد پرداختهای خود مکاتبه نمایند و این را هر کودکی هم می‌دانست که هر نوع نامه‌نگاری در پرونده رفیع‌زاده ماندگار خواهد شد. پرداخت وجه منحصر به رفیع‌زاده نبود؛ طبق مضمون نامه ساواک به تاریخ ۲۴ تیر ۱۳۴۲ ابوالقاسم سدهی نیز در فهرست گیرندگان پول از ساواک قرار داشت.

کلیه تلاشهای این دو در نیویورک مصروف به حمایت از اقدامات شاه و تبلیغ در این

زمینه بود که هر اقدام مخالفت‌آمیزی در کشور زیر سر کمونیست‌هاست. اقدامات دیگری هم صورت می‌گرفت. برای نمونه بعد از پانزده خرداد ۱۳۴۲ که دامنه مبارزات مردم علیه شاه شدت بی‌سابقه‌ای یافته بود، یاران بقایی در امریکا تلاش داشتند نوک تیز حملات را متوجه جایی دیگر کنند و به جای پرداختن به مسایل روز، بحث حوادث دوره مصدق و علل اختلافات آن دوره را به میان بکشند و گناه ناکامی نهضت ملی ایران را به گردن او اندازند. مسئله اصلی اینان همچنان جبهه ملی بود. این عده توجه نداشتند که رهبران جبهه ملی در تحولات منجر به حوادث پانزده خرداد و بعد آن نقشی ایفا نکردند و حمایتی هم از آن به عمل نیاوردند. به واقع تأکید بر اختلافات دوره مصدق، به نوعی پاک کردن صورت مسئله مبارزات اوایل دهه ۱۳۴۰ش بود؛ کاری که به ابتکار دکتر بقایی انجام می‌گرفت و در خارج از کشور هم بازتاب می‌یافت.

در نیویورک، کیوان امیرشاهی، ابوالقاسم سدهی و منصور رفیع‌زاده می‌کوشیدند وارد جلسات مخالفین شاه شوند و مباحث را از مسیر اصلی آن منحرف نمایند. در برخی از این جلسات، دکتر مصطفی چمران به صراحت علیه شاه سخن می‌گفت و آشکارا توضیح می‌داد که هدف او و یارانش چیزی کمتر از سقوط شاه نیست. چمران همیشه به فعالیتهای دارودسته بقایی حساس بود؛ می‌پرسید که آیا سدهی و یارانش طرفدار بقایی هستند یا خیر؟ بدیهی است پاسخ مثبت بود، پس چمران به آشکارترین وجهی اعلام می‌کرد در این صورت او به هیچ‌وجه به گروه مزبور اعتمادی ندارد و می‌داند آنها به ملاقات شاه و اشرف رفته‌اند و از آنها پول می‌گیرند. نکته جالب توجه اینکه گروه رفیع‌زاده که همه برای ساواک کار می‌کردند و مأمور آن تشکیلات بودند، مخالفین شاه را متهم به همکاری با سازمان امنیت می‌نمودند. این روشی شناخته شده بود که در دوره ملی شدن نفت آزموده شد. طرفداران رژیم برای اینکه مانع از اتحاد مخالفین شوند، بین آنان اختلاف می‌افکندند و محور این اختلافات هم اتهام همکاری این فرد یا آن گروه و دسته با سازمان امنیت شاه بود. به این ترتیب جو سوءظن و بی‌اعتمادی را بین مخالفین می‌پراکنند. دیگر اینکه با قیافه‌ای حق به جانب سیر جلسات را به سمت مورد نظر خود منحرف می‌ساختند. وقتی با این حیل‌ها مجالس مخالفین را به هم می‌ریختند، شادی‌کنان بیرون می‌رفتند و در یکی از کافه‌های نیویورک به تفریح می‌پرداختند. اما همیشه این دسته موفق نمی‌شدند. بویژه زمانی که چهره‌ای برجسته و آگاه در جلسات حضور داشت، لیکن بالاخره نظم جلسه به هم می‌ریخت. به طور مثال در همان مجلسی که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، با اینکه سدهی بسیار حق به جانب سخن می‌گفت و تلاش می‌کرد توپ را به میدان حریف اندازد، لیکن چمران، بازیهای او را نقش بر آب می‌نمود و ماهیت این گروه را در نزد دوستانش افشا می‌کرد و نشان می‌داد به واقع مأمور ساواک کیست؟^{۱۴} رفیع‌زاده و دوستانش با این ترفندها مبالغی پول از ساواک گرفتند؛ بویژه رفیع‌زاده توانست به عنوان



منصور رفیع‌زاده

دانشجو شش سال تمام از ساواک پول بگیرد لیکن برای سیا جاسوسی کند. او نه تنها درسی نخواند و برخلاف ادعاهایش دانشجوی دکتری اقتصاد نبود، بلکه طبق اسناد موجود حتی به قول خودش «مافوق لیسانس» هم نداشت.

وقتی حادثه کاخ مرمر در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ روی داد و شاه در هراس از خطری که حتی در کاخ او را راحت نمی‌گذارد، کاسه کوزه‌ها را بر سر پاکروان خرد و او را از ریاست ساواک عزل کرد، وضع نیروهای مورد حمایت پاکروان از جمله رفیع‌زاده هم دستخوش تغییر شد. نصیری پس از تصدی ریاست ساواک جزو اولین اولویت‌هایش احضار منصور رفیع‌زاده بود. زیرا او شش سال تمام در امریکا اقامت داشت و به بهانه ادامه تحصیل به کشور بازمی‌گشت. او هیچ

شاهد و مدرکی برای اثبات ادامه تحصیل خود ارائه نمی‌داد. طبق قانون حداکثر مدت مأموریت یک مقام اطلاعاتی چهار سال بود، حال آنکه تا آن زمان وی شش سال در امریکا مانده بود؛ آن هم نه به عنوان مأمور رسمی اطلاعاتی بلکه به عنوان دانشجویی که قرار بود در آینده‌ای نامعلوم برای ساواک در مرکز کار کند؛ هر چند به وی عنوان پرطمطراق رهبر عملیات در شرق امریکا داده بودند.

در حقیقت از همان زمان ریاست پاکروان بر ساواک، در مهر سال ۱۳۴۳ اداره کل یکم از رفیع‌زاده خواست به ایران بازگردد، لیکن او هرگز حتی به نامه مدیرکل اداره یکم ساواک هم پاسخی نداد. این مدیر علی‌القاعده باید می‌دانست وقتی یک کارمند اطلاعاتی در مقابل مقام ارشد خود گردنکشی می‌کند، حتماً کاسه‌ای زیر نیم کاسه است، پس به سرلشکر پاکروان، رئیس وقت ساواک متوسل شد؛ غافل از اینکه شخص پاکروان مدافع پر و پا قرص رفیع‌زاده در سازمان است. وقتی مراتب را به پاکروان گزارش دادند، او نوشت: «چون وجود این شخص ضروری است، در خدمت سازمان باقی بماند.» شخص پاکروان نه از تحصیلات رفیع‌زاده پرسید و نه چندان به تعلقات سیاسی او اشاره کرد؛ معلوم بود ورای رابطه رئیس و مرئوس بین پاکروان و رفیع‌زاده مسائلی دیگر هم وجود دارد که از چشم منابع ساواک به دور مانده است. ماجرا هرچه بود تا پاکروان قدرت را به دست داشت، کسی نتوانست رفیع‌زاده را جابه‌جا کند.

از مجموع مکاتبات و پرونده پرسنلی رفیع‌زاده چنین استنباط می‌شود که حتی اداره کل سوم ساواک که زیر نظر دوست دیگر او یعنی سرهنگ مقدم اداره می‌شد، از فعالیتهای این کارمند خود اطلاعی در دست ندارد. ظاهر قضیه این بود که رفیع‌زاده در آن زمان در خدمت اداره کل

سوم قرار داشت، لیکن آن اداره تصریح کرده بود که رفیع‌زاده در امریکا به تحصیل اشتغال دارد و کارش منحصر به انتشار نشریاتی است که تبلیغات مخالفین را خنثی نماید و نیز گاهی «با دارو دسته خود حاضر شده و بعضاً مبارزاتی می‌نماید».^{۱۳}

این مبارزه هم چیزی نبود جز به هم ریختن مجالس مخالفین شاه. به عبارت بهتر او با اینکه از ساواک حقوق و مزایا می‌گرفت، برای این تشکیلات کارچندان مفیدی انجام نمی‌داد. کار رفیع‌زاده، این «رهبر عملیات در شرق امریکا»، در حدی که گزارشی از وضعیت دانشجویان مخالف به مرکز ارسال می‌کرد. بالاتر و جالب‌تر اینکه هیچ‌کدام از ادارات ساواک مأموریت او را در خارج کشور قبول نداشتند، یعنی هیچ‌کدام از آنها نمی‌پذیرفتند که چنین مأموری در خارج از کشور دارند. به عبارت بهتر رفیع‌زاده شش سال تمام از ساواک حقوق دریافت می‌کرد و کارش فقط انتشار نشریه شهاب و نیز به هم زدن جلسات مخالفین شاه در نیویورک بود. کلیه مسئولین ساواک شگفت‌زده بودند که علت ابقای رفیع‌زاده در امریکا چیست؟ برخی دیگر از مسئولین ساواک در ذیل نامه‌های اداری مربوط به او پی‌نوشت می‌کردند که ظاهراً در مدت شش سال رفیع‌زاده در امریکا تحصیلی نکرده است و به همین دلیل ادعا می‌کند تازه می‌خواهد فوق‌لیسانس بگیرد. نظر همه این بود که بلافاصله باید به مأموریت چنین فردی خاتمه داده شود. وقتی رفیع‌زاده به خاطر منافع شخصی‌اش این‌گونه آشکارا به ساواک دروغ می‌گفت، چه اطمینانی به او می‌توانست وجود داشته باشد؟ او چگونه می‌توانست حافظ اسرار کشور و پاسدار امنیت جامعه باشد؟ از این بالاتر چگونه ممکن بود تشکیلات اطلاعاتی کشور از فعالیت یکی از اعضای خود در کشوری مهم مثل امریکا بی‌اطلاع باشد؟ چگونه امکان داشت رفیع‌زاده از وضعیت خود گزارشهای کاذب ارائه دهد و از سال ۱۳۳۸ تا آن زمان، ساواک به این دروغها پی نبرد؟ واقعیت این است که برخی مقامات ساواک می‌دانستند که او دروغ می‌گوید، اما کمتر کسی را یارای پنجه درافکندن با دستهای قدرتمند حامی وی بود.

رفیع‌زاده ۲۷ آبان ۱۳۴۳ پاسخی متفرعانه و موجز که نشان از روابط صمیمانه او با پاکروان داشت، به کارگزینی ساواک ارسال نمود. رئیس کارگزینی از وی خواسته بود تا وضعیت خود را در امریکا تشریح کند و بنویسد بالاخره تحصیلاتش کی خاتمه خواهد یافت؟ رفیع‌زاده در جواب نوشت پاسخ خود را به پاکروان ارسال داشته و «معظم‌له اوامر لازم را صادر فرموده‌اند».^{۱۴} به عبارت دقیق‌تر رفیع‌زاده به این شکل مسئولین ذیربط را توجیه کرد که قدرتش بیش از آن چیزی است که آنان تصور کرده‌اند. جالب‌تر اینکه وقتی از رفیع‌زاده خواسته شد اعلام دارد در کدام ترم تحصیلی مشغول به درس خواندن است، نوشت: «اواخر دکترای اقتصاد!» طبق اظهار خودش او می‌بایست دوره دکتری خویش را تا اواخر سال ۱۳۴۴ به پایان می‌رسانید، اینک می‌دانیم که در مرداد آن سال

به دستور نصیری به تهران بازگشت و در آذرماه دوباره به نیویورک مراجعت کرد، اما هرگز کسی نشنید او مدرک دکتری اخذ کرده باشد! نکته بسیار مهم اینکه یک مأمور اطلاعاتی در نامه‌ای که به خط خود نوشته از وصول مبلغ ۵۳۳/۶۰ دلار بابت ماهیانه سوم سال ۱۴۳۳!! مطابق با نهم اکتبر ۱۹۶۴ یاد کرده است. یعنی اینکه رفیع‌زاده به مثابه یک مأمور اطلاعاتی عالی‌رتبه در کشوری که پیوندهای استواری با رژیم شاه داشت، در ارائه گزارشهای خود آن قدر بی‌مبالا بود که حتی تاریخ هجری شمسی را به خط خود به جای ۱۳۴۳، ۱۴۳۳ نوشته است.

البته این وضعیت که عده‌ای از ساواک حقوق می‌گرفتند ولی به عنوان تحصیل سالهای متمادی در خارج از کشور اقامت می‌کردند، نه درس می‌خواندند و نه کاری در خور توجه انجام می‌دادند، منحصر به رفیع‌زاده نبود، بلکه بسیاری از دانشجویان شاغل به تحصیل ساواک در خارج از کشور همین وضع و حتی بدتر از او را داشتند. به طور مثال بهزاد معتضد که از اول فروردین ۱۳۴۱ به امریکا رفته بود، تا مهر ۱۳۴۳ به گزارش خودش هنوز در ترم دوم تحصیل می‌کرد. اغلب اینان نوشته بودند تحصیلشان تا سالها بعد ادامه خواهد داشت؛ از این رو پاکروان نظر داد چون دوره تحصیل این اشخاص زیاد است و ساواک به کارمند نیاز دارد، به وضعیت استخدامی کلیه آنها خاتمه داده شود و اگر قراردادی‌اند قرارداد آنها فسخ شود. پاکروان نوشت در صورتی که اینان با بخش دانشجویان ساواک کار می‌کنند، می‌توانند به عنوان مأمور آن بخش به فعالیت ادامه دهند و حقوق خود را از بودجه عملیاتی دریافت دارند. اما همین پاکروان رفیع‌زاده را از این قاعده مستثنی کرد. چه کسی به پاکروان دستور داده بود رفیع‌زاده را در مسئولیت خود ابقاء نماید؟ بعد از حادثه تیراندازی به شاه در کاخ مرمر و عزل پاکروان به نظر می‌آمد که ورق تا اندازه‌ای برگشته باشد. نصیری اصرار کرد که رفیع‌زاده باید به کشور بازگردد. مدیرکل اداره یکم ساواک از او خواست توضیح دهد در امریکا چه می‌کند، رفیع‌زاده پاسخ داد:

جناب آقای دکتر فروزین

مدیرکل محترم اداره یکم

صندوق پستی ۲۸۹۳ تهران

محترماً به عرض می‌رساند عطف به نامه مورخه ۱۲۱/۱۲۴، ۴۴/۱/۳۰ آن جناب در تاریخ ۴۳/۸/۲۷ آن اداره محترم شرحی در این مورد ارسال کرده بودند اتفاقاً در همان موقع دوست مشترک اداریمان^{۱۵} آقای ابوالقاسم سدهی عازم تهران بود. ایشان اشکالات و مراتب را به عرض تیمسار سرلشکر پاکروان رسانده بودند. معظم‌له امر مقرر فرموده بودند که با تقاضای اینجانب برای اقامت یک سال و اندی بیشتر موافقت بشود و تیمسار سرتیپ سعادت‌مند موافقت آن اداره محترم را به اینجانب اعلام فرمودند. در مورد اینکه تحصیلات خود را تا

پایان خردادماه جاری خاتمه داده و به ایران مراجعه بنمایم باید به عرض جنابعالی برسانم که متأسفانه به هیچ‌وجه امکان نداشته و زحماتم به هدر خواهد رفت لذا تمنا دارم اگر امکان دارد جنابعالی ترتیبی داده و اجازه بفرمایید تا پایان تحصیلاتم که یک سال و اندی بیشتر نیست به خدمت ادامه بدهم. با تقدیم احترامات فائقه - منصور رفیع‌زاده.^{۱۶}

نصیری در زیر این نامه چنین پی‌نوشت کرد: «یک نفر لیسانسیه حقوق مدت شش سال است تحصیل می‌کند و هنوز یک سال و نیم دیگر وقت می‌خواهد، چه دوره‌ای را برای سازمان می‌خواند، فوراً احضار شود.»

دستور نصیری به رفیع‌زاده ابلاغ شد، لیکن جالب است که او حتی به این نامه‌ها جوابی هم نداد؛ لذا ساواک از وزارت امور خارجه خواست ترتیب مراجعت او را به ایران فراهم نماید.^{۱۷}

نصیری در احضار رفیع‌زاده پای فشرد، با وزارت امور خارجه مکاتبه کرد، از سرکنسولگری ایران در واشنگتن استعلام نمود و بالاخره موفق شد او را به ایران بکشاند، اما رفیع‌زاده تا اوایل شهریور ۱۳۴۴ خود را معرفی نکرد. در عوض او بلافاصله بعد از ورود به ایران به ملاقات بقایای شتافت. رفیع‌زاده روز شنبه ۲۳ مرداد ۱۳۴۴ وارد تهران شد و درست روز بعد با بقایای ملاقات کرد. از مضمون و مفاد این ملاقات اطلاعی در دست نیست، اما این را می‌دانیم که رفیع‌زاده با وجود حضور در ایران، بدون داشتن واهمه‌ای از عواقب رفتار خویش، از رفتن به ساواک خودداری می‌کرد.

۱۷۰

بارها از طریق برادرش مجید، که او هم کارمند ساواک بود، از منصور خواسته شد خود را معرفی نماید اما به دلیلی نامعلوم، او از این امر استنکاف می‌ورزید. نصیری از اداره کل سوم خواسته بود فهرست اسامی افسران و کارمندان خارج از کشور خود را ارائه دهد. جلو اسامی دکتر نبی‌الله فرزانه، همایون کیکاوسی، محمدرضا اویسی و منصور رفیع‌زاده نوشت: «بیایند.»^{۱۸}

رفیع‌زاده آمد، اما به جای نصیری در بدو ورود، خود را به بقایای معرفی کرد. باید دید در فاصله پانزده روز از ورود رفیع‌زاده به ایران و نخستین نامه‌اش به ساواک در تهران، چه حوادثی روی داد؟ چرا او خود را به ساواک معرفی نکرد؟ در این فاصله او با چه کسانی ملاقات داشت؟

رفیع‌زاده باید توضیح می‌داد در امریکا چه کرده است، چه خدمتی برای ساواک انجام داده و چه مدرک تحصیلی اخذ نموده است. اما وی می‌کوشید به هر نحو ممکن در امریکا بماند. شاید نصیری نمی‌دانست چه دستهای پنهانی از رفیع‌زاده، چه در ایران و چه در امریکا، حمایت می‌کنند. برای وی مهم این بود که رفیع‌زاده که به قول معروف «آدم پاکروان و مقدم» است باید به هر نحوی با فردی مورد اطمینان جایگزین شود. اما نصیری هم نتوانست حریف او شود، زیرا حامیان او در ایران شخص شاه و در امریکا سازمان اطلاعات مرکزی امریکا بود و

نصیری نمی‌توانست در مقابل این دو سخن خود را بر کرسی بنشانند. وقتی رفیع‌زاده مطمئن شد قدرتش خدشه‌ناپذیر است، نامه‌ای مختصر بدین شرح به مدیرکل اداره یکم ساواک نوشت:

مدیریت محترم کل اداره یکم

محترماً به عرض می‌رساند

اینجناب منصور رفیع‌زاده بنا به امریه آن اداره محترم در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۴۴ نیویورک را ترک کرده و در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۴۴ وارد تهران شدم. بلافاصله با اداره سوم جناب سرهنگ مقدم تماس گرفته و با راهنمایی ایشان به اداره یکم آمده و خود را خدمت جناب آقای دکتر فروزین معرفی نمودم. در این مدت دائماً با اداره سوم در تماس بوده و همکاریهای لازم اطلاعاتی را انجام داده و اخیراً گزارش جامعی درباره فعالیتهای مخالفین رژیم در امریکا تهیه و به اداره سوم تقدیم داشته‌ام. با تقدیم احترامات فائقه منصور رفیع‌زاده. چهارم شهریور ۱۳۴۴.

رفیع‌زاده در تمام سالهای اقامت در نیویورک، مبلغ معتناهی پول از ساواک دریافت می‌کرد. میزان پولهای واریز شده به حساب رفیع‌زاده به اندازه‌ای بود که برخی از مسئولین امریکایی به قضیه مشکوک شدند. در ظاهر، رفیع‌زاده دانشجوی بود و معمولاً مبلغ معینی ماهیانه یا هر سه ماه یکبار به حساب دانشجوی واریز می‌شد. لیکن ارقام واریز شده به حساب رفیع‌زاده از سوئیس و تهران به اندازه‌ای بود که حساسیت مسئولین دانشگاهی را برانگیخت، اما به هر نحو شده قضیه رفع و رجوع شد. به هر حال با عزل پاکروان و انتصاب نصیری و از دست رفتن یک حامی قدرتمند مثل پاکروان، رفیع‌زاده می‌بایست تقلیل منزلت می‌یافت، اما نه تنها چنین نشد بلکه در کمال تعجب رسماً ارتقاء مقام یافت. رفیع‌زاده در مرداد ۱۳۴۴ به ایران احضار شد، لیکن اندکی بعد در ۲۶ آذر ۱۳۴۴ از نقش «منبع ویژه» یعنی منبع شخص پاکروان خارج و به عنوان مأمور دائم و با عنوان رهبر عملیات به امریکا اعزام گردید. با آنکه وی به هنگام احضارش به تهران هیچ مدرکی دال بر تحصیل در امریکا ارائه نداد، با این وصف در پرونده او قید گردید که مدت زمان تحصیلسش در ۱۳۴۱/۸/۱ خاتمه یافته از نظر ساواک ارتقاء او بلامانع است زیرا تحصیلات خود را در حداقل زمان ممکن به پایان رسانیده است! رفیع‌زاده که رشته اقتصاد را در دانشگاه تهران خوانده بود، مدعی بود از دانشگاه کمبریج ماساچوست درجه لیسانس اقتصاد دریافت کرده است. او هیچ مدرکی برای اثبات این مدعای خود ارائه نداد، لیکن با نظر مقدم با ارتقای او موافقت شد. چه شد که نصیری فراموش کرد در فروردین ۱۳۴۴ پرسیده بود چرا تحصیلات رفیع‌زاده این‌همه به طول انجامیده است؟ حال چگونه او توانسته است سه سال قبل از این تاریخ از دانشگاه کمبریج ماساچوست مدرک تحصیلی اخذ کند؟ مگر رفیع‌زاده سال ۱۳۳۸ از آن دانشگاه اخراج نشده بود؟ پس چطور توانست سه سال بعد از دانشگاهی که او را اخراج کرده بود مدرک تحصیلی بگیرد؟

اصلاً مگر او لیسانس اقتصاد از دانشگاه تهران نداشت، پس چرا بار دیگر همین مدرک را از دانشگاهی دیگر اخذ کرد؟ معلوم بود او دروغ می‌گوید اما حامیانش آن قدر قدرت داشتند که با علم به این دروغها او را زیر چتر حمایتی خود نگه دارند.

رفیع‌زاده چگونه توانست خود را حفظ کند؟ واقعیت امر این است که غیر از حمایت‌های شاه و سیا، او خود اندکی ابتکار به خرج داد تا در نیویورک بماند. وقتی رفیع‌زاده در ایران بود مطلع شد که مسئول جدید ایستگاه امریکا تعیین شده است. او برای اینکه مانع از این کار شود ابتکاری به خرج داد. وی به ملاقات سرهنگ مقدم شتافت که با تنزل مقام، مسئول اطلاعات رادیو و تلویزیون شده بود. در این ملاقات گفت کلیه مکاتباتش با او، پاکروان و بقایی را در گاو صندوق محل کارش قرار داده و اگر رئیس جدید ایستگاه به نیویورک برود، به این اسناد دست خواهد یافت. مقدم هراسان او را به نزد پاکروان فرستاد. عین همین مطالب توسط رفیع‌زاده به بقایی گفته شد. هر کدام از اینان - مقدم، پاکروان و بقایی - چاره‌ای اندیشیدند. رفیع‌زاده آنها را ترسانیده بود که اگر رئیس جدید منصوب شود، اسرار آنها لو خواهد رفت.

رفیع‌زاده در ملاقاتی با نصیری بعد از این ماجراها، از او تقاضا کرد اجازه دهد با جانشین خود ملاقات کند. او توضیح داد چون رابط سیا و ساواک بوده، وقتی شاه حکم انتصاب نصیری را صادر کرد، شخصاً شاهد بوده مأمورین سیا این انتصاب را برای تشکیلات اطلاعاتی ایران مناسب ندانسته‌اند، اما وی آنها را قانع کرده است که نصیری فردی مناسب برای این پست است. او گفت می‌خواهد جانشین خود را توجیه کند تا بداند چگونه با مقامات سیا در این ارتباط گفتگو نماید. رفیع‌زاده مدعی شد به سیا گزارش داده‌اند که نصیری کار بلد نیست و بیشتر چون فردی نظامی است به تمیزی محل کار خود بیشتر اهمیت می‌دهد. در پاسخ پرسش نصیری که چه کسی این گزارشها را به سیا داده است، رفیع‌زاده رئیس ایستگاههای خارجی ساواک، یعنی دقیقاً همان کسی را نام برد که مقدمات احضار او را فراهم آورده بود. نصیری بلافاصله دستور داد مانع از تماس رئیس ایستگاههای خارجی با افسران اطلاعاتی بیگانه شوند. به این شکل رفیع‌زاده موفق شد نه تنها رقیب را از صحنه حذف کند، بلکه موقعیت خویش را به عنوان رابط سیا و ساواک تحکیم بخشد. رفیع‌زاده مدعی است به نصیری قول داده نسخه‌ای از گزارشهای سیا را که برای شاه ارسال می‌شود، برای او هم بفرستد. بنابر همین ادعا، نصیری از این امر فوق‌العاده شادمان شد؛ نیز ابراز تمایل کرد با مقامات سیا در تهران ملاقات کند. نصیری باورش شده بود اگر سیا بخواهد می‌تواند او را تغییر دهد. بدین ترتیب رفیع‌زاده در نقشه خویش موفق شد و به این شکل با ارتقای مقام، موقعیت خود را در امریکا بیش از پیش تحکیم کرد.^{۲۰}

گرچه رفیع‌زاده با این ترفندها توانست به مدت بیست سال در دفتر نمایندگی ساواک در

نیویورک بماند، اما این ادعا که او قول داد گزارشهای سیا را برای نصیری هم بفرستد سخنی مضحک و نمونه‌ای است از ارائه واقعیات دستچین شده برای پیشبرد عملیات فریب. بین ساواک و سیا، ارتباطی سازمان یافته‌تر از آن چیزی وجود داشت که رفیع‌زاده مدعی است. اگرچه رفیع‌زاده رابط ساواک و سیا بود، اما نباید تصور کرد که غیر از این، هیچ ارتباط کاری و تشکیلاتی بین دو دستگاه اطلاعاتی ایران و امریکا و البته شخص نصیری با سیا وجود نداشته است. رفیع‌زاده همان‌گونه که می‌خواهد خود را باهوش و زیرک نشان دهد، در عین حال تلاش دارد نصیری را بیش از اندازه کودن و حقیر جلوه دهد؛ امری که رفیع‌زاده در تحقق آن توانایی لازم را ندارد، زیرا واقعیات نقل شده توسط او به شکلی واضح با دروغ و افسانه‌سرایی مخلوط شده است.

طبق اسناد ساواک، از اواخر آذر ۱۳۴۴ مسئولیت رسمی رفیع‌زاده، رهبری عملیات شرق امریکا بود. در واقع از همان سال ۱۳۴۴ رفیع‌زاده مأمور دائم اداره کل سوم ساواک در امریکا بود.^{۱۱} رفیع‌زاده در نیمه‌های دهه ۱۳۴۰ش در بروکلین نیویورک، خیابان شانزدهم، شماره ۴۰۵ می‌زیست. در نیمه دوم همان دهه که در مقام رئیس پایگاه ساواک در نیویورک نه تنها به عنوان افسر رابط ساواک با سیا، بلکه به عنوان منبع اطلاعاتی با تشکیلات اطلاعات مرکزی امریکا همکاری می‌کرد، در نامه‌ای خطاب به بقایی بار دیگر وضعیت روانی خود را بروز می‌دهد؛ وضعیت فردی از اعضای حزب زحمتکشان که درچنبره تناقضهای ناشی از تصمیم‌گیریهای رهبری حزب گرفتار آمده، راه برون‌رفتی نیز برایش متصور نیست. عین این حالت در اغلب اعضای حزب وجود داشت، حتی علی زهری، دوست دیرین و نزدیک بقایی نیز از این تناقض رنج می‌برد و در درون خود فشارهای روانی فراوانی را تحمل می‌کرد. در آستانه ریاست جمهوری کندی و در بحبوحه مبارزات انتخاباتی او، زهری در نامه‌ای از پاریس به رفیع‌زاده، تناقض درونی خود را به نمایش گذارده بود. او از یک طرف وفادار به رژیم بود که با کودتایی نظامی بار دیگر خود را بر مردم تحمیل کرده بود و همچنان دم از راستی و آزادی می‌زد و از سویی دیگر حتی بیش از توان خود به رژیم شاه و احیای آن کمک کرده بود، ولی شایع بود که همان شاه مانع از مسافرت او به امریکا برای معالجه بیماری قلبی‌اش شده است. این البته روایت رفیع‌زاده است در کتاب شاهد. تا آنجایی که ما می‌دانیم زهری از کشور خارج شد و حتی به اسرائیل هم مسافرت کرد. او تعدادی از کشورهای اروپایی را سیاحت نمود و علی‌القاعده وقتی گذرنامه داشت و از کشور خارج شده بود، کسی نمی‌توانست مانع مسافرتش به امریکا شود. اما ماجرا هرچه بود در این نکته تردیدی نیست که شاه به دستگاه رهبری حزب زحمتکشان اعتمادی نداشت. او می‌دانست که هیچ اصل ثابت و پابرجایی این حزب را هدایت نمی‌کند، چرا که رهنمودهای حزب مملو از اغوجاج بود و مصداقی از حرکت کردن در مسیر

وزیدن باد؛ این اعوجاج در روح و روان اعضای حزب هم سکنا گزیده بود. برخلاف نامه‌های اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ ش، رفیع‌زاده از نیمه‌های دوم دهه ۱۳۴۰ نامه‌هایی مختصر می‌نوشت و در آنها از کنایات و رمز و اشاره‌هایی بهره می‌برد که علی‌القاعده بقایای از آنها اطلاع داشت. به طور مثال او در یکی از نامه‌هایش از «دوستی» سخن می‌گوید که از امریکا به تهران می‌آمد؛ دوستی که باید مطالبی را «به عرض» برساند. او در این نامه یأس و استیصال خود را از حمایت امریکا برای به قدرت رسیدن حزب زحمتکشان بیان می‌دارد: «از این طرف راهی نیست، باید فکر دیگری کرد.» مردی که این نامه را می‌نوشت، رئیس پایگاه ساواک در امریکا بود و افسر رابط تشکیلات اطلاعاتی شاه با سیا.

رفیع‌زاده یا برای مسئله مبارزه علیه کمونیسم، بخشی از نیروهای حزب مورد علاقه خود را با رهنمود دستگاه رهبری کننده آن حزب در اختیار ساواک و سیا قرار داده بود و یا اینکه بالعکس می‌خواست از ساواک و سیا به مثابه سکوی پرش آن حزب به عرصه قدرت بهره‌برداری نماید. اگر فرض دوم صحیح باشد، باید نتیجه گرفت که کل ماجرای پیوستن او به ساواک و همکاری با سیا برای توجیه ضرورت دست یافتن بقایای به قدرت بوده است؛ با این فرض او بیش از آنکه به تشکیلات امنیتی کشور وفادار باشد به حزب سیاسی خاصی تعلق خاطر داشت و همین موضوع بزرگ‌ترین آفت کار اطلاعاتی او بود. اما اگر فرض نخست مقرون به صحت باشد، در نتیجه تمامی فعالیتهای حزب تحت رهبری بقایای یک هدف داشته است: تحکیم قدرت شاه به هر نحو ممکن به بهانه مبارزه علیه کمونیسم.

شاهد این مطلب نامه‌ای مهم از رفیع‌زاده است. رفیع‌زاده، که چون بسیاری دیگر از اعضای حزب از سرخوردگی، یأس، احساس حقارت و خلاصه نوعی سردرگمی رنج می‌برد، و با اینکه در خدمت سیا بود، لیکن به بقایای نوشت:

آن قدری که این خونخوارهای امریکایی فشار روی من آورده‌اند ابداً روی مصدقی و توده‌ای ندارند، علناً فرموده‌اند یا برو یا فلان بکن. زیر بار نرفته‌ام هنوز و نخواهم رفت ابداً و ابداً. چقدر تأسف دارم چقدر وجدان ناراحت دارم که در گذشته از این مکتب طرفداری کرده‌ام. صد رحمت به پدر انگلستان. اگر خدمت رسیدم درددل خواهم کرد، ولی هر کس فکر کند از این طرف راهی است اشتباه می‌کند، اینها چهره واقعی خودشان را نشان دادند. آنچه امروز مشاهده می‌کنیم به نظر افسانه می‌رسد ولی واقعیت تلخ، خصلت اصلی این مکتب است، چقدر ساده‌دل بودم چقدر سطحی فکر می‌کردم چقدر تعصب داشتم که اینها دمکرات هستند. جداً افسوس و صد افسوس وجدان مقصری دارم. خداوند وسیله راحتی آن را مگر فراهم کند، دفاع از مکتب امریکا دفاع از دیکتاتوری و آدمکشی است و این

خصلت این مکتب است، چاره‌ای هم بر آن متصور نیست مگر این مکتب عوض بشود که
خصلت آن عوض بشود.

در پایان این نامه آمده است: «قسمت چنین بود، ولی ابداً ناراضی نیستم، بسیار چیزها آموختم،
بسیار چیزها را درک کردم و مفهوم واقعی آنها را یاد گرفتم، خدا کند بتوانم از این تجربیات برای
آن مردم ایران و استقلال کشورم و تمامیت ارضی آن استفاده بکنم.»^{۲۲}
واقعیت چیست؟ آیا رفیع‌زاده برای توجیه ارتباط گسترده خود با سیا حتی به کسی که در کلیه
نامه‌هایش او را پدر عزیز خطاب می‌کرد، دروغ می‌گفت؟ دروغ‌گویی مسلک مختار این‌گونه افراد
در حزب زحمتکشان بود. اصلاً مهم نبود اعضای حزب تا چه میزان صداقت دارند، مهم این بود
که با دستگاه رهبری حزب به چه میزانی محشورند. کسانی مثل رفیع‌زاده رشد خود را مدیون
فریبکاری و دورویی بودند. دستگاه رهبری حزب نیز از این‌گونه افراد بیش از حد مورد انتظار
و ضرورت حمایت می‌کرد. اما بالعکس کسانی که به خود جرئت می‌دادند و از عملکرد دستگاه
رهبری حزب انتقادی هر چند جزئی کنند، مطرود می‌شدند. نمونه‌های این نحو برخورد بسیار
زیاد و از حوصله این مقاله بیرون است.

طبق مفاد پرونده پرسنلی منصور رفیع‌زاده، وی در ۱۳۴۷ زیر نظر اداره یکم عملیات و بررسی،
که آن زمان به ریاست پرویز ثابتی اداره می‌شد، به عنوان «رئیس اداره و رهبر عملیات دایره ۲
بخش ۵ ایرانیان خارج کشور» به کار مشغول بود؛ شغل او هم «کارمند مقام‌دار رتبه ۴» عنوان شده
است.^{۲۳} رفیع‌زاده در ۱۳۴۷ در دوره نهم آموزش اطلاعات و ضداطلاعات در تهران شرکت کرد.^{۲۴}
بر منابع ساواک پوشیده نبود که وی ارتباط منظم و منسجمی با بقایای دارد. ساواک می‌دانست
بقایای از نحوه همکاری رفیع‌زاده با ساواک و سیا مطلع است، اما حتی سر اعضای حزب خود کلاه
می‌گذارد و او را کارمند دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل معرفی می‌کند.

اینک رفیع‌زاده با حمایت مقدم، پلکان ترقی را در ساواک یکی بعد از دیگری پیمود. در نمودار
صلاحیتهای لازم رفیع‌زاده نمراتی به او داده شده است که عجیب می‌نماید. به طور مثال تمایل او
به مطالعه کتب و نشریات مورد علاقه ۲۰ و میزان رعایت حفاظت و رازداری او ۱۸/۵ می‌باشد،
حال آنکه حداقل رفیع‌زاده در نامه‌های خود چه قبل و چه بعد از اوایل دهه ۱۳۴۰ ش که این
نمرات به او داده شده است، عملیات خود را مو به مو و به صورت مشروح برای مظفر بقایای
ارسال می‌داشت و به عبارت بهتر فعالیت‌های خود را برای او تشریح می‌نمود؛ این خود نشانه‌ای
از میزان رازداری وی به شمار می‌رفت. میزان علاقه رفیع‌زاده به کتاب و مطالعه را می‌توان از
فقدان توانایی‌اش برای ادامه تحصیل در امریکا محاسبه نمود. از نامه‌های خود رفیع‌زاده پیداست
که می‌توان در نمرات داده شده توسط مسئولین مافوق به او تردید کرد. به واقع برخلاف نظر این

دسته افراد، رفیع‌زاده نه مناعت طبع داشت و نه خویشنداری، نه درستی و صداقت داشت و نه حسن شهرت. اغلب نمرات او بالای هجده است و حداقل آنها نیز ۱۷/۵.

به هر حال رفیع‌زاده از ۱۳۴۷/۸/۱ تا ۱۳۴۸/۵/۱۳ دوره اطلاعات و ضداطلاعات را با موفقیت گذرانید، با این حال برابر شواهد موجود وی که یا بیمار بود و یا بیماری را بهانه می‌کرد، در این کلاسها شرکت فعالی نداشت. می‌توان تصور کرد او به عنوان رابط سیا و ساواک نیازی به این آموزشها نداشت، زیرا طبیعتاً باید آموزش مزبور را از طریق سیا طی کرده باشد. دو سال بعد یعنی سال ۱۳۴۹ رفیع‌زاده آموزش کشف رمز را هم در ساواک طی کرد. یک ماشین دستگاه رمز به وی داده شد تا در نیویورک برای مکاتبات و مخبرات خود مورد استفاده قرار دهد.

رفیع‌زاده از سال ۱۳۴۷ یعنی درست همان زمانی که در نامه‌های خود به بقایی و حسین مکی از آنان تعریف و تمجید می‌نمود، با عنوان رهبر عملیات اداره سوم ساواک در امریکا انجام وظیفه می‌کرد؛ یعنی باز هم در دوره نصیری او ارتقای مقام یافت. رئیس و رهبر عملیات واشنگتن «مختار سعید» بود که درغیاب رفیع‌زاده وظایف وی را انجام می‌داد. محمدرضا مجتهدزاده، رئیس و رهبر عملیات نیویورک بود؛ رضا حکمی رهبر عملیات شیکاگو و فریبرز درافشار رهبر عملیات سانفرانسیسکو.^{۲۵} از ۲۷ آذر ۱۳۵۰ شغل رفیع‌زاده از رهبری عملیات نمایندگی امریکا به ریاست نمایندگی امریکا ارتقاء یافت. یکی از شروط رهبری عملیات در امریکا، داشتن همسر بود. رفیع‌زاده هنوز همسر اختیار نکرده بود، به همین دلیل شورای عالی پرسنلی ساواک نظر داد که بهتر است کسی دیگر در این سمت معرفی شود. اما باز هم با حمایت شخص ناصر مقدم، رئیس اداره سوم ساواک و با این عنوان که ساواک در نیویورک اهداف مشخصی دارد و فقط رفیع‌زاده قادر است آن اهداف را محقق سازد و نیز با عنوان اینکه ساواک فردی دیگر را برای این منظور در دسترس ندارد، با ادامه مأموریت وی موافقت شد.

رفیع‌زاده به مناسبت نوروز سال ۱۳۵۱ جشن مفصلی در هتل والدوف آستوریای نیویورک برگزار کرد و از هزار و دویست میهمان پذیرایی نمود بدون اینکه کوچک‌ترین حرکت مخالفت‌آمیزی اتفاق افتد. همین امر باعث شد شاه از او تعریف و تمجید کند و به پیشنهاد وزارت امور خارجه و تشریفات دربار به دریافت نشان مفتخر گردد. جالب اینکه هیچ سابقه دیگری از اعطای نشان به رفیع‌زاده وجود نداشت. ساواک سردرگم بود که چه کسی و یا نهادی پیشنهاد اعطای نشان کرده است. این وضعیت منحصر به دریافت نشان نبود؛ او بارها و بارها دهها بلیت به مرکز ارسال می‌کرد و می‌گفت مسافرتهايش برای انجام مأموریت بوده است، اما همیشه مسئولین ذی‌ربط نمی‌دانستند این مأموریتها چیست و برای چه منظوری انجام شده یا حداقل به دستور چه مقامی صورت گرفته است. جالب‌تر اینکه ساواک در آخر نفهمید مدرک تحصیلی رفیع‌زاده



منصور رفیع‌زاده

چيست؟ گاهی شخص رفیع‌زاده و البته مسئولین ساواک، مدرک او را لیسانس اقتصاد، وقتی دیگر لیسانس حقوق و گاهی فوق‌لیسانس اقتصاد نوشته‌اند. این رویه تا آخرین روزهای بقای رژیم سابق وجود داشت و بالاخره هم معلوم نشد رفیع‌زاده چه مدرک تحصیلی دارد، حال آنکه حداقل با مراجعه به دانشگاه تهران می‌شد دریافت وی فقط یک لیسانس اقتصاد دارد.

در دهه ۱۳۵۰ش به موازات گسترش موج ارباب و سرکوب، و درست هم‌زمان با پیوندهای مستحکم ساواک و سیا و البته هم‌زمان با دوره سفارت «جولیوس هولمز» رئیس سابق سیا در تهران، موقعیت رفیع‌زاده نیز بیشتر تقویت شد.

وی در این سالها خدمات فراوانی به رژیم شاه ارائه داد و به همین دلیل، در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۴ یک قطعه نشان درجه پنجم تاج به پاس خدمات او به رژیم، به دستور و امضای شاه به وی داده شد.

اردشیر زاهدی پیوسته از همکاری صمیمانه او با سفارت ایران در امریکا سخن به میان می‌آورد و شاه هم یک بار در سوئیس گفته بود: «سایر سفرا باید یاد بگیرند.» نیز شاه در نوبتی دیگر وقتی در مورد خدمات رفیع‌زاده سخن به میان آمد، گفت: «ما رفیع‌زاده را می‌شناسیم.»^{۲۶} اگر شاه می‌دانست مردی را که به او مدال می‌دهد، مانع از احضارش به کشور می‌گردد، حقوق و مواجب او را روز به روز افزایش می‌دهد، برخلاف سرشت خود این همه از او تعریف و تمجید می‌کند و وی را به رخ دیگران می‌کشد، روزی بعد از بهره‌برداری فراوان اقتصادی و سیاسی از موقعیت خویش می‌نویسد: «با جدیت برای به زیر کشیدن شاه تلاش نمودم»^{۲۷}؛ معلوم نبود چه احساسی به وی دست می‌داد!

تقریباً مقارن با به قدرت رسیدن کارتر در امریکا، نه تنها دوره قدرقدرتی شاه، بلکه عوامل او هم به سر رسید. اینک توجه محافل سیاسی و مطبوعات امریکا به فعالیتهای منصور رفیع‌زاده جلب شده بود. در آن زمان رفیع‌زاده مردی که در اوایل ورود به امریکا برای ادامه حیات، به روایت خودش تن به حمالی هم داده بود، به دلیل موقعیت اطلاعاتی خویش، صاحب جاه و جلالتی خیره‌کننده گردیده بود. او شرکتی به نام «شرکت مزرعه منصور» در حوالی منهتن نیویورک تأسیس نمود که می‌گفتند سهامدار عمده آن هوشنگ تهرانی، شوهر خواهرش می‌باشد. روزنامه هرالد تریبون در گزارشی نوشت: ساختمان‌سازی یادشده بسیار اسرارآمیز است زیرا گفته می‌شد این

مکان محلی است برای زندانی ساختن دانشجویان ایرانی مخالف رژیم شاه در امریکا. علت این شایعات آن بود که رفیع‌زاده به عنوان رئیس ایستگاه ساواک در امریکا در این فعالیتهای اقتصادی مشارکت فعال داشت. اما به کلی منکر سرمایه‌گذاری در این طرح شده بود. او گفت نماینده ساواک نیست و کارمند سازمان ملل است. وقتی از او خواستند بگویند پس نماینده ساواک کیست؟ او جوابی نداد. نیز او حاضر نشد در مورد کار خود در سازمان ملل توضیحی بدهد، رفیع‌زاده توضیح داد منصور، متخذ از نام او نیست، بلکه این نام در خانواده او ریشه‌دار است.^{۲۸}

در اسفند ۱۳۵۶، رفیع‌زاده به رتبه سازمانی هفت ارتقا یافت. از این رو باید موقعیت سیاسی‌اش در سازمان ملل هم ارتقا می‌یافت، به همین دلیل نصیری از وزارت امور خارجه خواست، شغل سیاسی پوششی بالاتری به وی اعطا شود. با این وصف، رفیع‌زاده اظهار داشت چون از روز اول با همین پوشش در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل خدمت کرده است، ترجیح می‌دهد در همین سمت باقی بماند. این در حالی است که از سالها قبل شغل پوششی رفیع‌زاده «وابسته نمایندگی دائمی شاهنشاهی در سازمان ملل متحد - نیویورک» تعیین شده بود.

با شدت یافتن توفان انقلاب و شایعه کنار گذاشته شدن نصیری، رفیع‌زاده تقاضای بازنشستگی کرد. او رسماً خطاب به نصیری نوشت:

با کمال ادب به عرض می‌رساند

اینجانب منصور رفیع‌زاده متجاوز از پانزده سال است که مبتلا به زخم‌معه بوده و به علت زمین خوردن در زمستان سال گذشته مبتلا به دیسک گردن و کمر شده و پزشکان معالج استراحت کامل را تجویز نموده‌اند. همان‌طوری که خاطر مبارک مستحضر است اینجانب امور محوله را تاکنون با کمال صداقت و وفاداری انجام داده و هم‌اکنون احساس می‌کنم آن‌طوری که لازم است جسماً قادر به انجام وظایف نمی‌باشم. تمنا دارم در صورتی که تصویب می‌فرمایید با بازنشستگی اینجانب موافقت و اوامر عالی را امر به ابلاغ فرمایید. البته اینجانب مانند گذشته همیشه در راه خدمت به شاهنشاه آریامهر کوشا بوده و تا عمر دارم خادم شاه و وطن خواهم بود.^{۲۹}

روز یازدهم خرداد سال ۱۳۵۷ نصیری پی‌نوشت کرد که «متجاوز از یک سال است که تقاضای بازنشستگی می‌نماید، اکنون که اصرار دارد موافقت می‌شود.»

اردشیر زاهدی به محض اطلاع از بازنشستگی رفیع‌زاده در نامه‌ای خطاب به شاه نوشت: «منصور رفیع‌زاده هنوز جوان است و از نظر بهره‌دهی کمکهای مؤثری به سفارت شاهنشاهی ایران در امریکا می‌نماید و علت تقاضای بازنشستگی عدم هماهنگی او با قائم‌مقام ساواک بوده که با تغییر شغل قائم‌مقام اشکال برطرف شده و چنانچه با ابقاء او موافقت نشود مخالفین از آن بهره‌برداری

خواهند نمود. لذا استدعا دارد در صورت استقرار اراده سنیه شاهانه از بازنشستگی او صرف نظر و به خدمت ادامه دهد.^{۳۰}

به واقع رفیعزاده اندکی بعد از کنار گذاشته شدن نصیری تقاضای بازگشت به خدمت کرد. کمیسیون عالی پرسنلی ساواک متشکل از رؤسای ادارات کل یکم، دوم، سوم، چهارم و نهم تشکیل گردید و بعد از بحث و بررسی به این نتیجه رسیدند که اگر رفیعزاده که از سال ۱۳۴۳ رسماً به عنوان رئیس نمایندگی ساواک در شرق امریکا کار کرده، عودت داده شود توقع دارد در همان خارج بماند. دیگر اینکه تاکنون سابقه نداشته وقتی کسی استعفا می‌دهد و این استعفا پذیرفته می‌گردد، به کار بازگردانده شود، مضافاً اینکه بازنشستگی رفیعزاده به پیشنهاد خودش صورت گرفته است.

با این تفصیل مقرر شد حکم بازنشستگی به مورد اجرا گذارده شود و در غیر این صورت در اذهان عمومی تأثیر نامطلوب به جای خواهد گذاشت.^{۳۱} اما نکته عجیب اینکه باز هم تشکیلات گرداننده ساواک حریف رفیعزاده نشدند و او به کار خود بازگشت حال آنکه رسماً استعفا کرده با این استعفا موافقت شده بود. آیا رفیعزاده بدون اجازه سیا استعفا کرده بود در حالی که باید موافقت آنان را جلب می‌نمود؟ آیا سیا به دلیل اینکه رفیعزاده طی سالها در ایران شبکه‌ای به وجود آورده بود، باور داشت که وی باید همچنان به فعالیت خود ادامه دهد؟ ساواک و سیا برای آینده ایران چه طرحی داشتند که باید رفیعزاده را حفظ می‌کردند؟ ماجرا هر چه بود کل مسئله استعفای او با یک نامه کوتاه حل شد.

تیمسار سپهبد ناصر مقدم ریاست معظم ساواک

با کمال ادب به عرض میارک می‌رساند همان طوری که به استحضارتان رسیده اینجانب به علت وجود شایعاتی مبنی بر ریاست تیمسار سرلشکر معتضد و از جهت دیگر با مسئولیتهایی که به عهده اینجانب محول بود قادر نبود با نحوه مدیریت و تجربیات ایشان به خدمت‌گزاری خود به شاهنشاه آریامهر ادامه دهم و بدین لحاظ و به علت کسالت‌های ناشی از کار و فعالیت شبانه‌روزی تقاضای بازنشستگی از ریاست معظم ساواک نموده که مورد تصویب معظم‌له قرار گرفت.

هم‌اکنون که آن تیمسار بیش از پیش مورد احترام و عنایات ذات اقدس ملوکانه قرار گرفته‌اند و با تجربیاتی که حضرت اجل در راه خدمت‌گزاری به شاهنشاه آریامهر داشته و دارند اینک با عطف توجه به اینکه سالیان متمادی افتخار برخوردار از رهبریهای مدبرانه حضرت‌عالی را داشته و نمی‌توانم در وضع فعلی سلامت و آسایش خود را به خدمت‌گزاری به آن سرور عالی‌قدر ترجیح دهم و از جهت دیگر بازنشستگی اینجانب مورد اعتراض شدید بعضی از مقامات عالی‌تر قرار گرفته لذا بر خود واجب می‌دانم مانند گذشته در سمت خود با کمال میل و

جدیت به خدمت‌گزاری به آن فرماندهی عالی‌قدر ادامه دهد.^{۳۳}

کدام یک از مقامات با استعفای رفیع‌زاده مخالفت ورزیده و «اعتراض شدید» کرده بودند؟ جز زاهدی که رفیع‌زاده محرم اسرار او بود و به شاه توصیه نمود اجازه دهد رفیع‌زاده در منصب خود بماند، چه کسی به استعفای او اعتراض کرده بود؟

به هر حال با اینکه در تاریخ یکم تیرماه ۱۳۵۷ بازنشستگی رفیع‌زاده اعلام گردید، لیکن اندکی بعد به موجب ابلاغیه ۱۲۷/۶۱۴۰۹ مورخ ۲۴ تیرماه همان سال موضوع بازنشستگی وی کان لم یکن اعلام شد. به واقع شاه با بازنشستگی رفیع‌زاده مخالفت کرد و در باب این موضوع اظهارنظر نمود «انتظار خدمت صادقانه داریم.» به این شکل رفیع‌زاده باز هم به کارهای خود ادامه داد. از این تاریخ میزان حقوق، پاداش و حق مأموریت او به میزان زیادی افزایش یافت و مجموع حقوق و مزایای رفیع‌زاده در سال ۱۳۵۷ طبق فیش حقوقی او ۲۴۴/۲۶۷ ریال بود، با مقایسه نرخ رسمی ارز در آن زمان که معادل هفتاد ریال بود، درخواستیم یافت که حقوق و مزایای ماهیانه رفیع‌زاده در امریکا حدود سه هزار و پانصد دلار می‌شد. این حقوق غیر از بودجه‌های کلان و غیررسمی در اختیار او بود که باید صرف عملیات علیه مخالفین می‌شد. در برخی فیشهای حقوقی وی حتی مبالغی بالغ بر ۴۵۰/۰۰۰ ریال نیز یعنی مبلغی در حدود شش هزار و پانصد دلار، آن هم در یک ماه ثبت شده است که با توجه به میزان هزینه زندگی در آن ایام بسیار بالاست. قاعدتاً این مبالغ نباید حقوق عادی رفیع‌زاده باشد، بلکه مبالغی کلان به حساب او واریز می‌شد تا صرف عملیات ساواک در امریکا شود، اما همان مزرعه کذایی در حومه منهتن نیویورک خود نشان می‌داد رفیع‌زاده پولهای دریافتی را خرج چه عملیاتی می‌کند!

۱۸۰

در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ طشت رسوایی عملیات رفیع‌زاده از فراز بام نشریات امریکایی فروافتاد. روزنامه‌های معتبر امریکا مثل واشنگتن پست، نیویورک تایمز و ... به افشای ماهیت جاسوسی رفیع‌زاده پرداختند که در پوشش فعالیت‌های دیپلماتیک، عملیات خشونت‌آمیز ساواک را در امریکا هدایت می‌کرد. مطبوعات نیویورک گزارش می‌دادند رفیع‌زاده مزرعه‌ای بسیار بزرگ در منطقه Boonville نیویورک خریداری کرده که بزرگ‌ترین مزرعه جهان به شمار می‌آید. در این مزرعه رفیع‌زاده می‌خواست دویست گاو شیرده خریداری کند، نیز در این منطقه یکی از بزرگ‌ترین انبارهای جهان ساخته می‌شد. عده‌ای با توجه به شغل رفیع‌زاده، می‌گفتند در این منطقه به واقع ناراضیان ایرانی را شکنجه می‌دهند.

از سوی دیگر روزنامه واشنگتن پست به نقل از یک منبع اطلاعاتی رفیع‌زاده فاش ساخت، در امریکا ساواک با همکاری سیا نقش بسیار اساسی در تعقیب ناراضیان ایرانی عهده‌دار بوده ریاست آنان هم با منصور رفیع‌زاده است. به نوشته این روزنامه ساواک در خاک امریکا عملیات غیرقانونی

فراوانی انجام می‌داد، مثلاً مخفیانه وارد منازل سوژه‌های خود می‌شد، به جعل و سرقت مبادرت می‌ورزید و ناراضیان ایرانی مقیم آمریکا را تحت فشار قرار می‌داد. برخی از نمایندگان کنگره از سیا خواستند به ابهامات موجود در این رابطه رسیدگی و به نمایندگان توضیح دهد، لیکن سیا به این اعتراضات اعتنایی نکرد. ریچارد کاتم، استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ و از اعضای پیشین سیا به نقل از یک منبع موثق در وزارت امور خارجه آمریکا هشدار داد ساواک قصد دارد نیروهای تروریست خود را برای ترور ناراضیان به آمریکا اعزام کند. در مقاله واشنگتن پست، ساواک در کنار سازمانهای اطلاعاتی شیلی و کره جنوبی جزو مخوف‌ترین سازمانهای اطلاعاتی شناخته شد که کلیه عملیات خود را با همکاری سیا انجام می‌دهد.

بدیهی است کلیه دسیسه‌های سیا و ساواک به منظور فائق آمدن بر امواج توفنده انقلاب ناکام ماند. این امواج کوبنده‌تر از آن بود که امثال رفیع‌زاده بتوانند حتی افق آن را حدس زنند. لیکن این سخن بدین مفهوم نیست که رفیع‌زاده و تیم او، دست از همکاری با سیا کشیدند و واقعیات انقلاب را پذیرفتند. حقیقت این است که شخص رفیع‌زاده از فردای پیروزی انقلاب، ضمن اینکه در هتلهای واقع در خیابان روبه‌روی سنترال پارک نیویورک مخفیانه زندگی می‌کرد، تلاش می‌نمود با نفوذ در دوائر اداری ایران واقع در نیویورک، اطلاعات درجه اولی به دست آورد. هم‌زمان شبکه او در کشور به فعالیت اشتغال داشت و منابع وی تغذیه اطلاعاتی او را برعهده داشتند. غیر از عملیات دستیابی به اطلاعات درون کشور، او با جبهه ضدانقلاب سلطنت طلب نیز همکاری می‌کرد. رفیع‌زاده از همان زمانی که شاه در نقاط مختلف شمال آفریقا و امریکای لاتین آواره بود، با وی ملاقاتهای مکرری داشت و بعد از مرگ او، این ملاقاتها با رضا پهلوی ادامه یافت. از این زمان تا اواخر دهه ۱۳۶۰ ش و خاتمه جنگ تحمیلی رژیم صدام علیه انقلاب، رفیع‌زاده از طریق شبکه خویش اطلاعات منظمی در اختیار ارتش بعث قرار می‌داد و به این شکل ضربات فراوانی به کشور و نیروهای مسلح وارد کرد.

این تلاشها البته مقارن با استقرار تیم سلطنت طلبان در عراق و ترکیه بود. در آن زمان رادیو عراق نیز بلندگوی تبلیغاتی اینان شده بود. این تحرکات زمانی صورت می‌گرفت که برخی امرای ارشد فراری ارتش مثل تیمسار غلامعلی اویسی با همکاری سیا می‌کوشیدند طبق مدل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عملیات براندازی را هدایت نمایند؛ طراحی عملیات کودتای نژده تنها یکی از این حلقه‌های پیچیده توطئه‌های سیا و بازماندگان رژیم پهلوی در داخل و خارج از کشور بود. سیا که گمان می‌برد فائق آمدن بر انقلاب با اتکا به آموزه‌های پیشین و تجربیاتش در ایران، شیلی، گواتمالا و نقاط دیگر جهان قابل تکرار است، حتی باندهای تبهکار تحت امر شعبان بی‌مخ را هم در ترکیه مستقر کرد تا مگر با همکاری آنان، امرای فراری ارتش، سیاستمداران ورشکسته، روزنامه‌نگاران

سلطنت طلب و امثالهم تجربیات خود را بار دیگر بیازماید. بدیهی است رفیع‌زاده به مثابه یکی از عوامل اصلی سیانقشی غیرقابل انکار در این تحولات داشت؛ لیکن هیچ‌کدام از این آزمون‌ها موفق نگردید. راه‌اندازی تشکیلاتی پوشالی به نام «درفش کاویانی» در همین مسیر بود.

رفیع‌زاده تلاش دارد سیا را از همکاری با بازماندگان رژیم پهلوی تبرئه نماید و در کتاب شاهد خود این‌گونه استدلال می‌کند که گویا سیا به این عده توضیح می‌داده که اگر می‌خواهند کاری علیه انقلاب انجام دهند بهتر است با پولی که از ایران آورده‌اند این عملیات را سازمان دهند و سیا به آنان پولی نخواهد داد! این دسته مطالب البته فقط فریبنده ساده‌لوحان است، حداقل نسل انقلاب به یاد دارد که چگونه سیا از طریق شبکه‌هایی مثل شبکه رفیع‌زاده چه امکانات لجستیکی، پشتیبانی، اطلاعاتی و رسانه‌ای در اختیار ضدانقلاب و ارتش بعث عراق قرار می‌داد، در گوشه و کنار کشور آشوب به پا می‌کرد، از هیچ دسیسه اطلاعاتی، رسانه‌ای و نظامی دریغ نمی‌ورزید و خلاصه اینکه از هیچ تلاشی برای بازگرداندن آب رفته به جوی باز نمی‌ماند. بدیهی است جعلیات رفیع‌زاده نمی‌تواند حداقل نسلی را بفریبد که حوادث انقلاب را به یاد دارند.

چند چهره‌گی رفیع‌زاده به اینجا خاتمه نمی‌یابد، بلکه برای فردی چون او که به هیچ اصلی جز سود شخصی خود نمی‌اندیشید، وفاداری نمی‌توانست کوچک‌ترین معنا و مفهومی داشته باشد. با پیروزی انقلاب، رفیع‌زاده کلیه اموال و داراییهای ساواک را که به نام او ثبت شده بود بالا کشید و این مقدمه‌ای بود بر بروز اختلاف بین وی و خاندان پهلوی. دربار سابق به پولهای کلانی که از ایران خارج کرده بود بسنده نکرد بلکه می‌کوشید داراییهای در دست رفیع‌زاده را هم از کنترل او خارج کند.

اما رفیع‌زاده بر دربار ورشکسته سیاسی و مشخصاً اشرف پهلوی پیروز شد. از این زمان به بعد او که عمری را در مقام مأمور اطلاعاتی در خدمت رژیم شاه سپری کرده بود، به قول مشهور شروع به افشاگری کرد که نتیجه آن کتاب شاهد بود؛ کتابی مملو از دروغ و آمیزه‌ای از جعلیات توأم با واقعیاتی هر چند کم‌رنگ.

رفیع‌زاده از سال ۱۳۶۲ بخشهای مختلف خاطرات خود را به نام شاهد، عنوانی برگرفته از روزنامه بقایی در اواخر دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه ۱۳۳۰ ش می‌نوشت و آن را برای انجام اصلاحات و دانستن نظر بقایی به آدرس او در تهران ارسال می‌نمود. کتاب مزبور در سال ۱۳۶۶ در امریکا منتشر شد. این کتاب که راست و دروغ و شایعه را به هم درآمیخته است، باعث بروز کدورتی بیشتر بین او و دربار سابق پهلوی بویژه اشرف شد. او در همان مزرعه‌ای که از دهه ۱۳۵۰ موضوع نگارش مقالاتی در واشنگتن پست و نیویورک تایمز شد، به کار و فعالیت مشغول است؛ مزرعه‌ای که صبغهای کاملاً اشرفی دارد و رشک و حسادت خاندان پهلوی را برانگیخته است.

پانوشتها:

- ۱- این عنوان برگرفته از مطالب خود منصور رفیع‌زاده است. او در کتاب خویش، خود را دارای «نقش دوجانبه در پلیس مخفی شاه» می‌داند. رفیع‌زاده، منصور، شاهد - خاطرات منصور رفیع‌زاده، تهران، اهل قلم، ۱۳۶۰، ص ۴۱.
- ۲- همان، ص ۶۶.
- ۳- گزارش ساواک، مورخ ۱۳۳۶/۸/۲۲.
- ۴- گزارش رفیع‌زاده به شاه، مورخ ۱۳۳۸/۱/۴.
- ۵- گزارش اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی در واشنگتن به ساواک، مورخ ۱۳۳۸/۸/۸.
- ۶- گزارش رفیع‌زاده به بقایی، اول آپریل ۱۹۶۰، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۷- گزارش رفیع‌زاده به بختیار، ۱۲ شهریور ۱۳۳۸.
- ۸- گزارش اداره کل چهارم به اداره کل ششم ساواک، مورخ ۳۸/۵/۱۱، ش ۴۷۷۷/ب/۴.
- ۹- گزارش اداره کل چهارم به اداره کل ششم ساواک، مورخ ۱۳۳۸/۴/۲۲، شم ۱۸۸۲/ب/۴.
- ۱۰- گزارش سدهی به بقایی، مورخه ۲۴ جون ۱۹۶۲، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۱- شهاب مورخ دی ماه ۱۳۴۰.
- ۱۲- برای نمونه به مضمون گزارشی از منصور رفیع‌زاده که از امریکا به تاریخ ۱۳۴۳/۸/۲۶ ارسال شده است باید اشاره نمود.
- ۱۳- گزارش اداره کل سوم به مدیرکل اداره یکم، شم ۳۱۵/۳۶۶۱، مورخ ۱۳۴۳/۱۲/۲۶.
- ۱۴- دست‌نوشته رفیع‌زاده خطاب به رئیس کارگزینی ساواک، مورخ ۱۳۴۳/۸/۲۷.
- ۱۵- منظور از اداره ساواک است، یعنی اینکه سدهی هم با ساواک همکاری رسمی داشت.
- ۱۶- نامه رفیع‌زاده به دکتر فروزین، مورخه ۱۳۴۴/۲/۳۱، دستنویس.
- ۱۷- نامه رئیس اداره کارگزینی ساواک در مورد رفیع‌زاده، مورخ ۱۳۴۴/۵/۴.
- ۱۸- گزارش رئیس بخش مستقل ساواک به رئیس کارگزینی، مورخ ۱۳۴۴/۵/۷.
- ۱۹- گزارش رفیع‌زاده به دکتر فروزین، ۱۳۴۴/۶/۲۴.
- ۲۰- شاهد، صص ۲۰۰ - ۱۹۲.
- ۲۱- نامه سپهبد ناصر مقدم به اداره کل یکم، شم ۳۱۵/۶۱۱۳۱، مورخ ۱۳۴۴/۱۲/۲۶، سری.
- ۲۲- نامه رفیع‌زاده به بقایی، مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۴۶، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۲۳- نامه سپهبد ناصر مقدم به دکتر فروزین، شم ۳۰۱/۵۶۹۳۷، مورخ ۱۳۴۷/۸/۵.
- ۲۴- مدیریت کل آموزش، ۱۳۴۷/۱۲/۱۹، شم ۱۲۰/۱۳۱۳۷؛ شم ۱۲۰ کد رمز مدیریت اداره کل یکم است.
- ۲۵- گزارش اداره کل سوم به اداره کل یکم، سری، مورخ ۱۳۵۰/۷/۴.
- ۲۶- گزارش نمایندگی ساواک در امریکا به اداره کل یکم، مورخ ۱۳۵۱/۶/۷.
- ۲۷- شاهد، ص ۴۱.
- ۲۸- گزارش ساواک، ۳۵/۱۱/۴ [۱۳۵۵] به نقل از هرالد تریبیون مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۷۶.
- ۲۹- نامه رفیع‌زاده به نصیری، مورخ ۲۵۳۷/۲/۳۱ [۱۳۵۷]، دستنویس رفیع‌زاده.
- ۳۰- گزارش سپهبد ناصر مقدم به شاه، مورخ ۱۳۵۷/۴/۲۴.
- ۳۱- صورتجلسه کمیسیون عالی پرسنلی، موضوع بررسی وضع آقای منصور رفیع‌زاده، مورخ ۱۳۵۷/۴/۴.
- ۳۲- نامه رفیع‌زاده به مقدم، شم ۱۵۶۵، مورخ ۳۷/۳/۲۶ [۱۳۵۷].